**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020210**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر زکات در دِیْن بود. در بحث زکات در دِیْن روایت‌های متعددی وجود دارد، من اینها را هفت طایفه کردم، البته خیلی‌هایش تفاوت‌های جدی با هم ندارند ولی به هر حال هفت تا مضمون در روایات ما داریم. یک سری روایت‌هایی که زکات را می‌گوید بر مقرض زکات نیست و بر مستقرض هست، یا در دِیْن زکات نیست که ظاهراً مراد همین هست که بر مقرض زکات نیست. این روایت‌ها، قبلاً روایت‌ها همه را خواندیم حالا فقط دارم لیست روایت‌ها را فهرستش را ذکر می‌کنم، ۱۳۰۵،‌ ۱۳۰۶، ۱۳۱۶، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۵، ۱۳۲۸ و اینها روایت‌هایی بود که در خود همین باب بود و اشارات باب هم شاید روایت‌های دیگری هم باشد. این روایت مسلم هست، ما همچین روایتی داریم و قطعی الصدور قطعی است.

دستۀ دوم روایت‌هایی که به طور کلی زکات را بر مقرض واجب دانسته. یکی روایت ابو الصباح کنانی، ۱۳۱۰، ۱۳۲۹ هم صحیحۀ علی بن جعفر است. اینها را حالا قبلاً نخواندیم دوباره می‌آیم می‌خوانم، ولی حالا بیایید بگذارید کلاً یک بار لیست کل طایفه‌ها را عرض بکنم بعد برگردم به طایفۀ دوم.

طایفۀ سوم هم روایت‌هایی هست که تفصیل قائل شده بین قدرت بر اخذ و عدم قدرت بر اخذ. ۱۳۱۲ صحیحۀ عمر بن یزید است، ۱۳۱۴ موثقۀ میسر بن عبد العزیز است که این دو تا روایت هر دویش از جهت سندی قابل اعتماد هستند. البته موثقه و مبنای موثقه بودن و صحیحه دیگر آن بحثی نیست. عرض کردم عمر بن یزید بحثش را کردیم که بیاع السابری است، حالا اشکالی از جهت سند درش نیست. البته علاوه بر اینها یک روایت دیگری هم روایت ۱۲۹۸۶ هست در مورد مال غایب، می‌گوید مال غائب اگر قدرت بر اخذ ازش باشد این زکات دارد، اگر قدرت بر اخذش نباشد زکات نداد، بنابراین آن که می‌گوییم مال غائب اعم از دِیْن و عین هست، آن هم می‌توانیم جزء این طایفه قرار بدهیم. اگر نه گفتیم آن مربوط به عین است دیگر از بحث ما اصلاً خارج است. این هم طایفۀ سوم.

طایفۀ چهارم روایاتی که گفته تا وقتی به دستش نرسیده زکات نیست وقتی به دستش رسید یک سال باید زکات بدهد. ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۱، ۱۲۹۸۶.

طایفۀ پنجم روایاتی که گفتۀ همۀ گذشته را باید زکاتش را بدهد، تا وقتی که به دستش نرسیده زکات ندارد، ولی بعد که به دستش می‌رسد نسبت به گذشته هم باید زکات بدهد. ۱۳۰۷ و ۱۳۱۵.

یک طایفۀ دیگری هم هست که می‌گوید مقرض می‌تواند زکاتش را بدهد، برش واجب نیست ولی اگر زکاتش را داد دیگر به گردنش مستقرض نیست. حالا یکی‌اش که تصریح دارد، یکی‌اش هم ازش اینجور استفاده می‌شود که اگر آن زکات داد خب آن زکات ساقط شده دیگر. ۱۳۲۰ و ۱۳۲۷ این طایفۀ ششم.

طایفۀ هفتم هم می‌گوید که اگر تجارت با مال بشود زکات دارد. ۱۳۱۱ و ۱۳۲۶. ۱۳۲۶ در روایت می‌گوید زکات واجب هست اذا کان فیه فضلٌ، یک همچین، فیه فضلٌ شاید معنایش این است که ظاهراً با آن تجارت بکند و سودی ازش کسب بکند زکات دارد.

اینها به طایفه‌های روایت‌های مورد بحث هست.

ما عرض کردیم با توجه به فتوای عامه که اختلافات مختلفی در این بحث دارند و مضمون‌های روایت هر کدام مطابق با یک گروه از آن عامه هست و امثال اینها، اینجا حمل به استحباب یا حمل به تفصیلاتی که اینجا گفته شده اینها درست نیست، این بحثش قبلا گذشتیم و اینها روایات تعارض دارند، حالا که تعارض دارند چه باید بکنیم؟ این را باید صحبت کنیم.

دو تا روایت، آن روایت‌های دستۀ دوم و سوم که اینها معارض هستند با روایت‌هایی که به طور کلی نفی زکات می‌کنند.

یک دستۀ هشتمی هم هست من اینجا یادداشت نکردم. روایت علی بن جعفر بود، کدام باب است؟ گفته بود که علی قوم میاسیر، این باب نبود این که یادداشت نکردم. ۱۳۱۹، زکات الدین، لیس زکات الدین علی المقرض ولو قدر علی الاخذ. این روایت دستۀ هشتم.

ما عرض کردیم که روایت‌های دستۀ اوّل که زکات را از دین نفی می‌کند این روایت‌های قطعی الصدور است، خیلی زیاد است، حالا آن روایت علی بن جعفر هم که تصریح می‌کند که حتی در صورت قدرت بر اخذ هم زکات نیست بر مقرض آن هم در کنار این روایت‌هاست. این روایت‌ها قطعی الصدور است، آن روایت‌های طایفۀ دوم و طایفۀ سوم هیچکدامشان قطعی الصدور نیستند به نظر ما اوّلین مرجّح ترجیح قطعی الصدور بر ظنی الصدور است. البته این مطلب در کلمات بعضی از آقایان هم به آن اشاره شده ولی این که چرا ما باید اینجور روایت‌ها را کنار بگذاریم توضیح داده نشده. آقای میلانی در محاضراتشان در مورد بعضی از این روایت‌ها، روایت ابی الصباح کنانی هست.

«و حيث لا يقاوم خبر الواحد للمتواتر فالإنصاف سقوط هذه الصحيحة عن الحجيّة.»

محاضرات فی الفقه میلانی، جلد ۱، صفحۀ ۷۵، توضیح ندادند که چرا خبر واحد مقاومت با خبر متعارض نمی‌کند.

آقای روحانی هم در المرتقی الی الفقه الارقی به صورت لو قیل مطرح کردند. در مورد صحیحۀ کنانی دارند، ایشان می‌گویند اما صحیحة الکنانی، حالا آن بعد صحیحه‌اش را می‌خوانیم. بعد توضیحاتی در موردش می‌گویند که اینها نمی‌شود این روایت را جمع عرفی کرد.

«فهي معارضة للطائفة الأولى، المصرّحة بانتفاء الزكاة في الدّين، و مقتضى الجمع العرفی هو حملها على الاستحباب.» بعد می‌گویند «و لو قيل: إنّها- بظاهرها- تعارض الطائفة الأولى بنحو لا تقبل الجمع العرفي، فلا بدّ من طرحها،» حالا بوده حالا می‌گوییم یا نمی‌گوییم این را به لو قیل تعبیر کرده «لأنّ الطائفة الأولى قطعيّة الصدور باعتبار استفاضتها، كما لا يخفى.»

مرتقی الی الفقه الارقی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۵.

مرحوم آقای خویی هم مبنایشان این هست، ولی مرحوم آقای خویی به روایت‌هایی که ما خالف السنة آنها را رد می‌کند به آنها تمسک می‌کنند، ما دلالت آنها را تام نمی‌دانیم، نمی‌خواهم بحثش بشود. ولی اصلاً شرط اصل حجیت خبر واحد را آقای خویی عدم تعارض با روایت‌های قطعی الصدور می‌دانند. شرط اصل حجیت.

ما نه، شرط اصل حجیت را نمی‌دانیم ولی در مقام تعارض اوّلین مرجح به تخیل ما همین ترجیح قطعی الصدور بر ظنی الصدور است، ما همین مطلبی که آقایان می‌گویند موافقیم ولی با یک بیانی که با بیان ما متفاوت هست.

**شاگرد:** بالأخره دستۀ اوّل را، نفی زکات را برای مقرض می‌دانید؟

**استاد:** نه برای مقرض. حالا دیگر اینها.

حالا بعضی‌هایش که تصریح دارد، حالا اینها را که من هم مواردی که برای، می‌گوید بر مقرض زکات نیست بر مستقرض است و آن روایت‌هایی که زکات در دین نیست با توجه به آنها روایات تقریباً واضح است که مراد از زکات در دِیْن مراد از مقرض هست. آن که مورد کلام و اینها هست همین هست که، سنی‌ها زکات را بر مستقرض واجب نمی‌دانستند بر مقرض واجب دانستند ناظر به همان بحث‌هایی هست که در آنجا هست، حالا اجمال قضیه.

اما حالا آن روایت ابی الصباح کنانی و صحیحۀ علی بن جعفر یک سری بحث‌هایی فقه الحدیثی مفصل دارد حالا من امروز یک مقدارش را اشاره می‌کنم بقیه‌اش را بعداً.

صحیحۀ ابی الصباح الکنانی که ۱۳۱۰.

روایت از کافی هست، «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ»

عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید. احمد بن محمد در کافی مردد بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی است، ولی در جایی که از حسین بن سعید روایت می‌کند در کافی مراد احمد بن محمد بن عیسی است. البته احمد بن محمد بن خالد هم از حسین بن سعید روایت کرده ولی در کافی هیچ جا احمد بن محمد بن خالد از حسین بن سعید روایت ندارد الا محرّفاً. حالا خیلی مهم نیست این بحث، چون به هر حال هر دویشان ثقه هستند.

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ»

عن الحسین بن سعید عن علی بن نعمان عن ابی الصباح الکنانی، روایت بدون تردید صحیحه است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَنْسَى أَوْ يُعِينُ»

ینسی یعنی نسیه می‌فروشد. یعیّن چی است؟ یعیّن را یک باب مفصّلی در کتاب التجارة هست باب العین، روایت‌های زیادی آن باب دارد. من به آن روایت‌ها کار ندارم، من به لغت می‌خواهم، با توجه به لغت عبارت را معنا کنم و تقریباً خیلی واضح هست با توجه به لغت معنای این روایت، حالا آن روایت‌های مفصل باب العین و آنها چی هست و اینها، آنها خیلی بحث‌های پیچیده و مفصلی دارد که دیگر وارد آن بحث‌های باب العین نمی‌شوم.

این اظهری در تهذیب اللغة جلد ۳، صفحۀ ۱۳۱ عیَّن را معنی می‌کند از باب تفعیل، عیَّن التاجر. دو تا معنا برای عیَّن التاجر می‌کند، که این دو تا معنا نزدیک هم هستند، در نتیجه، ولی خب از جهت حکم فقهی‌اش یک مقداری با هم فرق دارند. البته در مصباح المنیر هم هر دوی این معانی را دارد ولی من اوّل عبارت اظهری را که قدیمی‌تر هست می‌خوانم، یک کمی عبارت مصباح المنیر بعضی قیودات را ذکر نکرده یک مقداری بحث را سخت کرده. اصل تعیین این است، تعیین در واقع یک جور فروشی هست که از حیل ربا است، برای این که مشکل ربا پیش نیاید یک مدل خاصی از فروش صورت می‌دادند. آن این بوده که طرف می‌آمده قرض می‌خواسته، مثلاً ۹ میلیون قرض می‌خواسته. این یک جنس به او می‌فروخته ده میلیون یک ساله. همان جنس را که ده میلیون به یک ساله می‌فروخته نقدی ۹ میلیون ازش می‌خریده. می‌خریده ۹ میلیون را به او می‌داده خب جنس هم برمی‌گشته سر جای اوّلش، ولی ده میلیون یک ساله از طرف، آن طرف باید یک سال دیگر پرداخت می‌کرده. به این تعیین می‌گفتند، عیَّن. این یک جور بوده.

یک جور این بوده که معامله با این نمی‌کرده، معامله با کس دیگر می‌کرده. به اصطلاح سه ضلعی می‌شده. یک جنسی را از یکی می‌خریده به این می‌فروخته بعد دوباره آن هم به آن اوّلی می‌فروخته. این مدل، حالا عبارتش را می‌خوانم. یک تعیین دو طرف دارد، یک تعیین سه طرف دارد، هر دویش در واقع برای این که قرض به طرف بدهند. البته خیلی وقت‌ها یک چیزی ابن ادریس دارد در بعضی روایت آن باب عین هم هست که عین جایی هست که طرف بدهکار بوده برای این که بتواند بدهی‌اش را بپردازد این کارها را انجام می‌دهد امثال اینها. خب گاهی اوقات این که حالا به چه انگیزه‌ای آن مثلاً ۹ میلیونی که عرض کردم از طرف مطالبه می‌کند چه نیازی دارد به این ۹ میلیون یکی از انگیزه‌هایش این است که قرض دارد و مجبور است این قرضش را ادا کند، این ۹ میلیون را می‌گیرد که این ۹ میلیون را بدهد، یک سال دیگر ده میلیون بدهکار بشود، امثال اینها. به نظر می‌رسد تعیین اختصاص نداشته باشد به این صورت خاص. البته بعضی روایت‌های باب تعیین هم این مورد خاص دارد، ولی این یکی از انگیزه‌های مهم تعیین همین بوده برای این قرض می‌گرفتند چون باید بدهکار بودند قرضشان را بدهند و پول نقد می‌خواستند، چون پول نقد می‌خواستند این مثلاً ۹ میلیون را می‌گرفته که قرضش را بدهد ولی در قبالش بدهکار می‌شده ده میلیونی. این تعیینی که در خیلی از روایات ما هست به این شکل است. ولی اصل تعیین اختصاصی به این ندارد، اصلش این است که برای فرار از آن قرض ربوی به این شکل انجام می‌داده. حالا حلال هست، حلال نیست مورد بحث است میان عامه، بعضی‌ها هم تفصیل بین دو صورت قائل شدند، حالا وارد آن بحث‌هایش نمی‌خواهم بشوم.

**شاگرد:** ربطی به مادۀ عَیَنَ دارد؟

**استاد:** حالا برایتان می‌خوانم تا بفهمید ربطش چی است؟

**شاگرد:** هم مجرد دارد هم مزید

**استاد:** نه، مزید است، یُعَیِّنُ. حالا که گفتید بگذارید اوّل عبارت مصباح المنیر را بخوانم چون آن سؤال شما را هم جواب داده بعد عبارت تهذیب اللغة را بخوانم. در مصباح المنیر مادۀ عَیَنَ دارد

«(عَيَّنَ) التَّاجِرُ (تَعْيِيناً) وَ الاسْمُ (العِينَةُ) بِالْكَسْرِ وَ فَسَّرَهَا الْفُقَهَاءُ بِأَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ مَتَاعَهُ إِلَى أَجَلٍ ثُمَّ يَشْتَرِيَهُ فِي الْمَجْلِسِ بِثَمَنٍ حَالٍّ»

حالا توضیح نداده که آن باجل که می‌فروشد بیشتر می‌فروشد این حال را کمتر می‌خرد که «لِيَسْلَمَ بِهِ مِنَ الرِّبَا» برای این که از ربایی که در این چیز هست.

«وَ قِيلَ لِهذَا الْبَيْعِ (عِينَةٌ) لِأَنَّ مُشْتَرِيَ السِّلْعَةِ إِلَى أَجَلٍ يَأْخُذُ بَدَلَهَا (عَيْناً)» پول نقد می‌خواهد «أَيْ نَقْداً حَاضِراً»

عیَّن می‌گوید یعنی پول نقد به من بده ولو این که من در مقابلش، طالب عَیْنِ به مشتری می‌گفتند. مشتری کسی بوده که پول نقد می‌خواسته، طالب العین است در واقع. آن نقد خواه آن هست، در روایت‌ها هم به عنوان طالب العین در بعضی چیزها. حالا در عبارت تهذیب اللغة برایتان می‌خوانم.

این عبارت مصباح المنیر است، بعد توضیح می‌دهد در ادامه مصباح المنیر هم هست که فقها اختلاف دارند، حلال است، حرام است یا نه، بعضی‌ها می‌گوید اگر شخص ثالث پایش وسط بیاید اتفاقی است کأنّ حلال است. آن سه ضلعی باشد آن را حلال می‌داند. اصلاً توضیح نداده بحث سه ضلعی و امثال اینها، این عبارت‌هایش خیلی مندمج است، عبارت تهذیب اللغة در توضیح هر دو قسم عَیْن خیلی واضح‌تر است.

عبارت تهذیب اللغة این هست، یقال عیَّن التاجر بعد نحوۀ چیزش را معنا می‌کند. چیزهای دیگر ادامه دارد، می‌گوید: «و ذلك إِذا باع من رجل سِلعةً بثمن معلوم إِلى أَجل مسمی، ثم اشتراها منه بأَقل من الثمن الذي باعها به،» این توضیح اقل می‌دهد «و قد كره العِينةَ أَكثر الفقهاء» کراهت در اصطلاح اینها خیلی وقت‌ها اینها حرمت است.

«و رُويَ النهيُ فيها عن عائشة»

در لسان العرب «ابن عباس» هم بود، من الآن یادم رفته که این ابن عباس در تهذیب اللغة یادداشت نکردم از تهذیب اللغة، ولی در لسان العرب که اظهری نقل می‌کند عن عائشة و ابن عباس بود، نمی‌دانم من از قلمم افتاده یا در تهذیب اللغة نبود. این یک مدل.

مدل دیگر می‌گوید: «فإِن اشترى التاجر بحَضْرَةِ طالبِ العِينةِ سِلْعة من آخر بثمن معلوم و قبضها،»

گاهی اوقات طرف می‌آید از این آقا عینه می‌خواهد، جنس را از شخص ثالث می‌خرد، بعد قبض می‌کند «ثم باعها من طالب العِينة بثمن أَكثر مما اشتراه إِلى أَجل مسمى، ثم باعها المشتري من البائع الأَول»

آن سه ضلعی می‌شود آن حالت، که این سه ضلعی کردم به خاطر این که بعضی‌ها آن صورت اوّل اشکال کردند این سه ضلعی کردند که حل بشود.

شاگرد: از تهذیب اللغة می‌خوانید؟

**استاد:** بله

**شاگرد:** و ابن عباس هم دارد

**استاد:** و ابن عباس هم دارد، پس من از قلمم افتاده. در ذهنم هست در چیز و ابن عباس داشت، در لسان العرب. این آدرسش را اوّل بدهم. تهذیب اللغة جلد ۳، صفحۀ ۱۳۱؛ لسان العرب، جلد ۱۳، صفحۀ ۳۰۶؛ تاج العروس، ج۱۸، صفحۀ ۴۰۸. لسان العرب و تاج العروس از تهذیب اللغة نقل کردند، وسط‌هایش هم یک روایتی هم اضافه کردند.

«فإِن اشترى التاجر بحَضْرَةِ طالبِ العِينةِ سِلْعة من آخر بثمن معلوم و قبضها، ثم باعها من طالب العِينة بثمن أَكثر مما اشتراه إِلى أَجل مسمى، ثم باعها المشتري من البائع الأَول بالنَّقد بأَقل من الثمن الذي اشتراها به، فهذه أَيضاً عِينةٌ، و هي أَهون من الأُولى»

آن آسان‌تر از اولی هست، حالا بحث‌هایش را بعد کرده در مورد نظر فقها در مورد این.

**شاگرد:** صورت اخیر دو تا معاملۀ نقدی داریم یکی نسیه

**استاد:** آره دو تا نقدی یک نسیه، و این می‌گویم سه طرفه کرده برای این که آن دو طرفه‌اش را فقها اشکال می‌کردند یک طرف سوم

**شاگرد:** کدام یکی از معاملات از آن یکی بیشتر است؟

**استاد:** آن که مهم هست آن نسیه باید بیشتر باشد. آن نقدهایش خیلی مهم نیست

**شاگرد:** نسیه از کدام نقد؟

**استاد:** از هر دو. ممکن است آن نقدهایش مساوی باشند، آنش خیلی مهم نیست. مهم این است که آن نقدی که اینجا هست نقد کمتر از آن نسیه هست. چون می‌خواهد آن مقدار نسیه‌ای که عجله دارد آن بیشتر باشد.

علی ای تقدیر تاجری که معیِّن هست این تاجر دارد قرض می‌دهد. روح قضیه قرض دادن است دیگر. مالش تبدیل به دِیْن، مقرض می‌شود. تبدیل می‌شود به دِیْن. این روایت همین را می‌گوید. می‌گوید فی الرجل ینسی، نسیه می‌دهد، خب طرف که نسیه داد جنس را تحویل داده، در مقابل هنوز پول را تحویل نگرفته، مالی که الآن دارد مقرض می‌شود به یک معنا. او یعیِّن. یعیِّن هم که شد آن هم در واقع شبیه مقرض است، فلا یزال ماله دیناً. خب حالا این شخصی که شبه مقرض است، کیف یصنع فی زکاته؟ قال یزکیه. باید زکاتش را بدهد. در مقرض لازم است زکات بدهد. و لا یزکی ما علیه من الدَیْن. این یک ادامه‌ای هست، انما الزکاة علی صاحب. «لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ، إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ» اشاره به یک مسئلۀ دیگر است که در کنار این مسئله مطرح می‌شود. من هر دویش را از کتاب‌های عامه قبلاً خواندم.

یک مسئله این هست که مقرض آیا زکات به گردنش هست؟ یا به گردنش نیست؟ یک بحث دیگر در مورد مستقرض است، کسی که یک مالی دارد در قبال این مال هم بدهکار هم هست. هم مال دارد هم بدهکاری هم دارد. آیا این زکات به گردنش می‌آید یا زکات به گردنش نمی‌آید؟ این عام است، معمولاً می‌گویند بر مقرض زکات هست، کسی که در مقابل این مالی که دارد بدهکار هست ذمه‌اش آن زکات نیست. که هر دو جهتش جهتی هست که از جهت شیعه اینجور نیست عقیدۀ چیزها. بر مستقرض واجب است زکات ولو یک، مستقرض که همیشه ذمه‌اش مشغول به چیز هم هست دیگر، آن مالی که اینجا موجود هست در قبالش ذمه‌اش هم مشغول باشد بر مستقرض زکات واجب است، بر مقرض واجب نیست. این در واقع روایت، انما الزکاة علی صاحب المال، صاحب المال را مقرض قرار داده، توجه بکنید، این روایتی بود که من قبلاً در بحث، به نظرم روایت را خواندم آنجا و بحث یعیِّن را هم شاید آنجا اشاره نمی‌دانم کردم یا نکردم، مراد از صاحب المال کبرای کلی قضیه درست است انما الزکاة علی صاحب المال، ولی تطبیقش بر مقرض غلط است. بحثی که در روایت زراره مفصل بین زراره و امام بحث انجام می‌شود که امام علیه السلام می‌گویند که صاحب المال مستقرض است نه مقرض، سنی‌ها مقرض را صاحب المال تلقی می‌کنند. امام علیه السلام می‌گوید نه آن کسی که صاحب مال هست، صاحب مال یعنی صاحب العین در واقع، مقرض هم صاحب مال هست ولی در ذمه، مراد از مال عین هست. آن که صاحب عین هست آن مستقرض است نه مقرض. خب این روایت تقریباً دلالتش بر این که زکات بر مقرض هست نه بر مستقرض خیلی واضح است. ولی صاحب چیز آمده اینها را مثلاً صاحب وسائل اینجا روایت را خواسته تطبیق بدهد با روایت‌های دیگر جورش کند. در وسائل، جلد ۹، صفحۀ ۱۰۳، رقم ۱۱۶۳۳ در ذیل این یزکیه اینجور نوشته «يزكي ماله بشرائط الزكاة السابقة، من الملك و التمكن من التصرف، لا الذي في ذمة الناس لما مضى و ياتي،» اصلاً سؤال سر این است که این، آن چیزی که در ذمۀ اینهاست چه کار کند؟ «و قوله-" لا يزكي ما عليه من الدين" مخصوص بما ليس بموجود في يده،» می‌گوید که ما علیه من الدین، آن هم یک جور دیگر معنا کرده، می‌گوید اگر مستقرضی هست که قرض کرده ولی این مالی که قرض کرده دستش نیست، ذمه‌اش مشغول است، این مال هم الآن دستش نیست امثال اینها. آن وقت انما الزکاة علی صاحب المال اینها چه ربطی به اینها دارد؟ خدا می‌داند. چون ذیلش این هست لا یزکی ما علیه من الدین انما الزکاة علی صاحب المال.

«و قوله-" لا يزكي ما عليه من الدين" مخصوص بما ليس بموجود في يده، و قد تقدم التصريح به و ياتي مثله، و لو لا ذلك لزم التناقض،» بله همینجور است، این روایت‌ها معارض هستند و قابل جمع هم نیستند، «و قوله-" إنما الزكاة على صاحب المال" لا ينافي ذلك بل يؤيده لأن ما في يده من القرض فهو صاحبه و له ربحه و عليه وضيعته و زكاته و هو ملكه كما مر التصريح به." منه قده".»

بله قول صحیح همین هست که صاحب مال مستقرض است نه مقرض، ولی این روایت در این مقام هست که می‌گوید مقرض صاحب مال است، روایت تقریباً دلالتش خیلی روشن است، این حمل‌ها، حمل‌های درستی نیست. خب روایت باید کنار گذاشته بشود، می‌گویم معارض هست با روایت‌های دیگر، روایت‌های مسلم الصدور و روایت باید کنار گذاشته بشود.

**شاگرد:** تقیه‌ای نیست؟

**استاد:** ولو به جهت تقیه دیگر، کنار گذاشتن یک جهتش بحث تقیه است دیگر. یعنی در مرحلۀ اوّل کنار گذاشته می‌شود حالا چرا صادر شده وجه صدورش می‌تواند تقیه باشد دیگر. ما که می‌خواهیم بگوییم کنار گذاشته بشود مرادمان این نیست که می‌خواهیم بگوییم صادر نشده، می‌گوییم حجت نیست. حالا حجت نیست یا به جهت این که صادر نشده، یا اگر صادر هم شده تقیه‌ای صادر شده، علی ای تقدیر حجت نیست، حجت بالفعل نیست.

این روایت یک نسخه بدل مهمی دارد که این نسخه بدل مسیر بحث را در یک سری از کتاب‌ها از هم جدا کرده، این ینسی او یعیّن در بعضی از نسخ یُعَیِّر یا یُعیر شده و این یعیر معنایش اصلاً جدا تغییر داده و اینها. مرحوم، حالا دوستان این که کلاس راهنما هستند فردا چیز آقای مرحوم آقای خوانساری جامعة المدارک را، آن را ملاحظه بفرمایند آن روی همین نسخۀ یعیر پیش رفته و بحث‌های چیز کرده، ما دیگر بحث‌های ایشان را دنبال نمی‌کنیم، چون اصلاً اصل مبنا، مبنای ناتمامی است، مدل بحث یک مسیر دیگری را طی کرده.

در وافی مرحوم فیض، در وافی، جلد ۱۰، صفحۀ ۱۱۸، ۹۲۶۸، ایشان یُنْسِئُ را اینجور معنا کرده، اوّلاً یُعیر دارد، بعد نوشته بیانٌ، یُنْسِئُ یؤخّر ماله علی غیره، أنس، اصل معنایش اصلاً تأخیر است. یُنسِئُ را اینجور معنا می‌کند که مالش را یُؤخّر ماله علی غیره. بعد می‌گوید: «و ينبغي حمل هذا الخبر أيضا على ما إذا كان تأخير القبض من قبله كما هو ظاهر ينسئ و يعير.» ایشان می‌گوید که اصلاً دقیقاً خودش این مال را تأخیر انداخته نگرفته.

«و أما قوله ع و لا يزكي ما عليه من الدين يعني من كان المال عنده لا صاحب المال»

می‌گوید مراد لا یزکیه ما علیه من الدین یعنی کسی که مال در نزد او باشد، یعنی مثلاً مستقرض، لا صاحب المال. صاحب المال مثلاً مقرض. این نمی‌دانم چجوری عبارت را معنا کرده. «لا يزكي ما عليه من الدين يعني من كان المال عنده» بله. نمی‌دانم بالأخره عبارت ایشان این شکلی است.

این تفسیری که ایشان کرده دقیقاً عکس این تفسیر در کتاب آقای روحانی وارد شده. المرتقی دقیقاً برعکسش است، آن یعیِّن دارد. ینسئ را به معنای نسیه دادن معنا کرده، می‌گوید اما صحیحة کنانی فهی بحسب موردها و هو النسیءَ واردة فی الدین الذی لا سلطنة لصاحبها علی استیفائها. می‌گوید چون نسیه داده خب هنوز که وقتش نرسیده، در دِیْنی که هنوز وقتش نرسیده موردش است، دِیْنی که هنوز وقتش نرسیده خب سلطنت بر استیفاء ندارد دیگر.

«فلا يمكن تخصيصه بالدين الّذي يكون تأخيره من قبل صاحبه،»

مرتقی الی الفقه الارقی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۵.

ولی آن یعیر که مرحوم فیض کاشانی در این وافی دارد در بعضی جاهای دیگر هم وارد شده، من جمله در هدایة الامة مرحوم شیخ حر، جلد ۴، صفحۀ ۳۱.

وسائل دو جا این روایت را آورده، یک جا یعیر را متن قرار داده براساس یعیر معنا کرده. یک جا یعین را متن قرار داده، براساس یعیّن معنا کرده. در هر دو جا به نسخۀ دیگر هم در حاشیه اشاره کرده ولی معنایی که در متن دارد براساس آن نسخه‌ای هست که متن قرار داده، این شکلی است. در وسائل جلد ۹، صفحۀ ۹۸، ۱۱۶۲۰، با لفظ یعیر دارد، در ذیل حدیث هم اینجور دارد.

«أَقُولُ: هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى أَنَّ تَأْخِيرَهُ مِنْ جِهَةِ صَاحِبِهِ لَا مِنْ غَرِيمِهِ»

این را هم باید شبیه همان عبارت وافی باید معنا کرده باشد.

«لِمَا سَبَقَ فَتُسْتَحَبُّ الزَّكَاةُ لِمَا مَضَى وَ يَأْتِي.»

البته بعد آنجایی هم که تأخیرش من جهة صاحبه هست آن هم زکاتش هم مستحب می‌داند نه واجب. چون به قرینۀ روایت علی بن جعفر اینهایی که در جایی که تأخیرش هم از جهت صاحبه هست می‌گوید زکات واجب نیست مجموعاً این را حمل بر استحباب کرده. این هم این عبارت.

یک نکته‌ای اینجا من عرض بکنم، یادم رفت این را قبل از این بگویم. در این روایت دو تا قطعه دارد، یک قطعه این هست که می‌گوید مقرض باید زکات بپردازد، یک بحث دیگر این هست می‌گوید مستقرض لازم نیست زکات بپردازد. مستقرضی که دین به عهده‌اش هست. مرحوم مجلسی در مرآة العقول، جلد ۱۶، صفحۀ ۴۰۰ هر دو را اینجور تفسیر می‌کرده، می‌گوید: «و ما تضمنه هذا الخبر من تزكية الدين محمول على الاستحباب أو التقية»

خب درست است. حالا ما استحباب را که نپذیرفتیم ولی حمل بر تقیه کردیم. ببینید این استحباب اینجاها مهم است. چون اگر استحباب باشد این مال اگر مال طفل هم باشد زکات دارد. بنابراین ولی می‌تواند زکاتش را بپردازد. در مورد مال بزرگ‌ترها مهم نیست، ولی مال طفل یک بحث این است که اگر استحباب نداشته باشد دست زدن، پرداخت زکات جائز نیست. این است که اینجور نیست که بحث تأثیر نداشته باشد، تأثیر جدی دارد.

بعد ایشان دارد که: «و ما تضمنه هذا الخبر من تزكية الدين محمول على الاستحباب أو التقية» که ما عرض کردیم حمل بر تقیه باید بشود.

«فإن جمهور أهل الخلاف على إيجاب الزكاة في الدين، و الأخبار الدالة على عدم الوجوب فيه كثيرة فلا بد من الجمع،»

تقیه را هم یک وجه جمع می‌داند. ولی ما گفتیم اینها جمع عرفی ندارد، باید طرحش کرد، آن تقیه در بعد از این که روایت را طرح کردیم حالا این روایت، حالا چطور شده که صادر شده، اگر صادر شده باشد می‌گوییم تقیةً صادر شده. عمده‌اش آن قطعۀ دومش هم یک معنای جالبی می‌کند.

می‌گوید: «و أما نفي الزكاة فيما عليه من الدين فمحمول أيضا على عدم بقاء عين المال حولا عنده كما تدل عليه أخبار القرض.»

می‌گوید مستقرضی که مال قرض کرده مال که نمی‌ماند، احتیاج داشته، آن مال باید یک سال در دست مستقرض بماند. اگر قرار بود که احتیاج نداشت که قرض نمی‌کرد، پس می‌داد می‌رفت. این است که دستش باقی مانده، این متعارف و نوع موارد، مواردی هست که مالش باقی نمی‌ماند.

«أما نفي الزكاة فيما عليه من الدين فمحمول أيضا على عدم بقاء عين المال حولا عنده كما تدل عليه أخبار القرض.»

در اخبار قرض این است که شرط زکاتش این است که در نزد مستقرض یک سال بماند. این هم محمول بر این است که یک سال نمی‌ماند خب بالأخره طبیعتاً موضوع زکات هم ندارد.

**شاگرد:** این فاعل ینسی و یعیر کسی که

**استاد:** بایع. عیَّن التاجر طالب العین. آن کسی که، تاجر تعیین می‌کند مالش را در نتیجه مالش، حالا یک توضیحی این دارد من این را دقت بفرمایید این را می‌خواستم توضیح بدهم ولی دیگر وقت ندارم باید بروم، فلا یزال ماله دیناً. این فلا یزالش چی می‌خواهد بگوید؟ اگر اینجوری که ما معنا کردیم این فلا یزالش چی می‌خواهد بگوید؟ اینجوری که مرحوم فیض معنا می‌کند می‌گوید این مال اصلش دِیْن بوده این هم باز تأخیر می‌اندازد، می‌گذارد هنوز دِیْن بماند، آن فلا یزال را می‌شود خوب معنا کرد ولی فلا یزال ماله دیناً بنابر آن تفسیری که ما کردیم این را چجور باید معنا کرد؟ این نکته‌ای دارد که ان شاء الله فردا توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان